

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

## فرمانروای هستی

(گفتگوهایی دربارهٔ جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بُنَمَا به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

## (۵۳) عشق و آشتی

از آن آشنا درخواست کردم که در مورد احساسات و ادراکاتِ مَلْکوتی و تفاوتشان با احساسات و ادراکاتِ مُلکی برایم بیشتر بگوید.

فرمود:

- احساسات و ادراکاتِ مُلکی ناشی از غریزه اند ولی احساسات و ادراکاتِ ملکوتی از فطرت سرچشمه می گیرند.

پس لازم است نخست اندکی راجع به غریزه و فطرت گفتگو کنیم.

افزود:

- غریزه همان نیازها، خواسته ها، تمایلات، و اعمالِ مربوط به جسم و نفسِ دنیوی است که در وادیِ ملک

شکل می گیرند؛

ولی فطرت با کالبدِ ملکوتی و روح مرتبط است و به ساحتِ ملکوت تعلق دارد.

پرسیدم:

- غریزه و فطرت با هم چه شباهت ها و چه تفاوت هایی دارند؟

فرمود:

- از نظرِ نگرش به هستی

یک پدیده در نگاهِ غریزی اش، خود را متمایز از دیگر پدیده های هستی و حتی گاهی محورِ هستی

می پندارد ،

حال آن که در یک نگاهِ فطری،

به راستی در می یابد که وی یک جزءِ ناگسستنی از کلِ هستی است؛ جزء ی به ظاهر ناچیز اما در حقیقت

بسیار مهم.

در این نوع نگاه، او دیگر چیزی به نامِ خود را نمی تواند ببیند.

اما از نظرِ هدفِ هستی

غرض از اعطای هر دوی این ها - یعنی هم غریزه و هم فطرت - بقا و تکامل است:

غریزه برای بقا و تکامل در وادیِ ملک،

و

فطرت برای ورود به سپهر ملکوت و جاودانگی و تکامل بی پایان در آن.

\*\*\*\*

افزود:

- از آن جا که با نابود شدن یک پدیده، تکامل برای آن بی معنا خواهد بود، پس

**تکامل، مستلزم بقا است**

و لذا

**بقا، از اولویت برخوردار است**

و به همین خاطر

**تلاش برای پایدار ماندن در هستی، زیربنای تمامی خواست ها و اعمال هر پدیده است.**

پرسیدم:

- زیر بنای همه اعمال یک پدیده؟

فرمود:

- آری. حتی زیر بنای روند تکاملی او

چون

پدیده های ضعیف، که از پایدار ماندن در هستی ناتوان اند، یا باید به نابود شدن تن در دهند و جای خود را

به پدیده های توانمند تر و پایدارتر بسپارند

و یا

در جهتِ توانمند تر شدن بکوشند، و این همان شکوفا شدنِ همهٔ امکاناتِ بالقوهٔ شان و به بیانِ دیگر تکامل یافتنِ آن‌ها است.

\*\*\*\*

پرسیدم:

- آیا این بالفعل کردنِ امکانات و توانایی‌هایِ بالقوه‌هایِ یک پدیده، تنها راهِ بقا و تکاملِ اوست؟

در پاسخ از من سؤال کرد:

- اگر یک حیوانِ دَرَنده و گرسنه به شما حمله کند چه می‌کنید؟

گفتم:

- در تلاش برای بقا، با دستانِ خالی و یا با سلاح از خود دفاع می‌کنم.

پرسید:

- اگر توانِ دفاع نداشته باشید چه؟

گفتم:

- از مهلکه می‌گریزم. چاره‌ای جز فرار ندارم؛ چون در غیر این صورت نابود خواهم شد.

فرمود:

- ولی تلاش برای بقا، راه‌هایِ دیگری هم دارد:

مثلاً شما می‌توانید، به نیتِ حفظِ خود، با دیگر انسان‌ها متحد شوید تا همگی بتوانید دسته‌جمعی و به شیوهٔ

گروهی از خود در برابر مخاطراتِ بزرگ دفاع کنید.

این شیوه ای است که از آغازِ زندگیِ بشر بر روی زمین تجربه شده است:

حتی غار نشینان نیز فهمیده بودند که اگر در یک غار، با یک دهانه ورودی کوچک و قابل دفاع، دور هم جمع شوند، بهتر می توانند در برابر خطرِ حملهٔ حیوانات وحشی از خودشان محافظت کنند و یا از مشکلِ عواملِ طبیعی، چون سرما و گرما، دور بمانند.

\*\*\*\*

فرمود:

- اما بقا فقط با دفعِ خطرات و رفعِ مشکلات تأمین نمی شود، بلکه بقا مستلزمِ برآوردنِ نیازها هم هست؛ و برآورده شدنِ بسیاری از نیازها یا تنها در گروه امکانپذیر است و یا تلاشِ جمعی رفعِ آن ها را آسان تر می سازد.

در بسیاری موارد، این گونه نیازهایِ مشترک نیز موجبِ گرد هم آیی و اتحاد بین پدیده های مشابه یا حتی متفاوت می شود.

در طول تاریخ، جوامعِ بشری، به هر دو دلیل - یعنی دفعِ خطرات و رفعِ نیازهایِ مشترک - تشکیل شده اند.

افزود:

- البته این امر مختصِ انسان ها نیست.

برخی از موجودات، گاه از همان آغاز، در قالبِ جوامع پا به عرصهٔ هستی می گذارند.

مورچگان بهترین مثال اند:

مجموع مورچگانِ هر لانه را می توان همچون کالبدی واحد در نظر گرفت که در آن، هر مورچه همچون یاخته

ای از آن پیکر عمل می کند

و راز بقایِ صدها میلیون سالهٔ این گونه حشراتِ اجتماعی در همین امر است.

ادامه داد:

- بقایِ یک اجتماعِ انسانی نیز مستلزم آن است که

هر فرد از افرادِ آن، خود را یاخته ای از پیکرِ آن اجتماع بداند و، بسانِ یک یاخته، انجام وظیفه کند.

\*\*\*\*

گفتم:

- ولی دشمنان هم بیکار نمی نشینند و با هم متحد می شوند.

آیا ندیده اید که چگونه شیرها و گرگها نیز، برای تضمین بقایِ خود، دسته جمعی به شکار می پردازند؟

فرمود:

- بلی، همین طور است.

ضمناً فراموش نکنید که فقط حیواناتِ درندهٔ درشت اندام خطر آفرین نیستند؛

موجوداتِ ریز نادیدنی بیماری را ممکن است بسی هولناک تر از ددان باشند و نه جانِ یک یا چند نفر، بلکه

بقایِ نسل بشر را تهدید کنند؛

و گاه

مهم ترین خطرات می توانند ناشی از خود انسان ها باشند؛

دسته راهزنان و غارتگران و کشورگشایان دَدَمَنَشِ درست شبیه به گله حیوانات درنده و وحشی است که در

برابر تهاجم آن ها هم باید چه به صورت فردی و چه دسته جمعی اقدام شود.

افزود:

- به همین دلیل، شوربختانه، مبارزه و جنگ یک واقعیت تلخ و ناگوار در زمین است که خواه نا خواه در

آن نیز آنان که، به حق یا به ناحق، منافع مشترک دارند با هم متحد می شوند.

گر چه در یک مبارزه، ممکن است هر دو طرف ناحق باشند ولی

ممکن نیست دو حق با یکدیگر بستیزند.

و نباید از خاطر بُرد که در نبرد حق با باطل،

تشخیص جبهه حق، تنها با نگاه فطری میسر است.

ادامه داد:

- گرچه دفاع از خود در برابر تهاجم جبهه ناحق، یک حق مُسَلَّم برای هر عضو جبهه حق است،

اما در مواردی که حفظ حقوق همگان مقدور باشد،

خیر در صلح و آشتی است.

\*\*\*\*

فرمود:

- در این گفتگو، همه مثال های قبلی من در مورد پدیده هایی بود که شما انسان ها آن ها را زنده و جاندار

می نامید،

حال آن که

اتحاد برای بقا منحصر به موجودات به اصطلاح زنده نیست.

حتی ذرات ظاهراً بی جان هم، در اثر نیروی جاذبه، به سوی یکدیگر کشیده شده به یکدیگر می پیوندند و

این اتحاد ذرات، هر دم، موجب پیدایش پدیده هایی پیچیده تر، پایدار تر، و کامل تر می گردد.

این همه موجودات شگفت انگیز که در وادی مُلک می بینید، ثمره این جذب اند.

افزود:

- همین کشش و پیوند با یکدیگر را، برخی کسان، نوعی عشق غریزی بین تمامی ذرات هستی در وادی

مُلک دانسته اند.

اما

این عشق غریزی مشهود در وادی مُلک، تنها شکلی بسیار نازل از عشق راستین - عشق فطری ملکوتی

- است.

در حقیقت

شالوده سراسر هستی، عشق و آشتی است.

\*\*\*\*



ادامه دارد .....